

شورش‌های فارس در دوره نادرشاه: زمینه‌ها، بسترها و پیامدها

احمد بازماندگان خمیری

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور- ایران

تاریخ دریافت: (۱۳۹۶/۰۷/۲۲) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۹/۰۳/۲۵)

Fars Rebellions in the Nader Shah's Era:
Backgrounds, Contexts and Substrates and Consequences

Ahmad Bazmandegan Khamiri

Assistant Professor, History Department, Payam-e Noor University- Iran

Received: (2017. 10. 14)

Accepted: (2020. 06. 14)

Abstract

Fars province has been one of the most important parts of Iran's land throughout history. In the Nader Shah's period, this state was one of the most troublesome areas that occurred frequently in those insurrections. Several fields have caused them to emerge. The insurgency led to the occasional rushing of rare forces and, in some cases, changes in its political structure. Of these, three riots, Sheikh Ahmad Madani, Mohammad Khan Baluch and Mohammad Taqi Khan are of great importance. The main question is why the riots broke out? What causes them to occur? This article, by examining the existing documents and refreshing them again through descriptive analysis, seeks to take a fresh look at this issue. This study showed that, despite the apparent factors such as the injustice and aggressiveness of Nader Shah's financial agents and the presence of non-native forces, the existence of powerful urban elements and rich landowners were the main causes of these three revolts.

Keywords: Fars, Nader Shah, Sheikh Ahmad Madani, Mohammad Khan Baluch, Mohammad Taqi Khan.

چکیده

سرزمین فارس در طول تاریخ یکی مهم‌ترین بخش‌های سرزمین ایران بوده است. این منطقه در دوره نادرشاه یکی از مناطق حادثه‌خیز بود که به کرات در آن شورش‌هایی به وقوع پیوست که زمینه‌های متعددی موجب بروز و ظهور آنها بوده‌اند. این شورش‌ها سبب گردید تا نادر مجبور شود در آنجا دست به عملیات نظامی بزند و هراز چندگاهی تغییراتی در ساختار سیاسی آن ایجاد کند. از میان شورش‌های شیخ احمد مدنی، محمدخان بلوچ، محمدتقی‌خان، میرزا باقر کلانتر لار، غنی‌خان حاکم جهرم و قلیچ‌خان سردار بندرعباس، سه شورش نخست حائز اهمیت بسیاری هستند. پرسش اصلی آن است که چرا این شورش‌ها رخ دادند؟ چه عواملی زمینه‌ساز بروز آنها بودند؟ پیامد آنها چه بود؟ این مقاله با بررسی اسناد و مدارک موجود و بازخوانی دوباره آنها به روش تحلیلی در صدد است تا نگاهی تازه به این مقوله بیندازد. این پژوهش نشان داد که ورای عوامل ظاهری چون ظلم و تعدی کارگزاران مالی نادر و حضور نیروهای غیربومی، وجود عناصر قدرتمند شهری و زمینداران ثروتمند موجد و زمینه‌ساز اصلی این سه شورش بودند.

کلیدواژه‌ها: فارس، نادرشاه، شیخ احمد مدنی، محمدخان بلوچ، محمدتقی‌خان.

۱. مقدمه

فارس در دوره نادرشاه یکی از ایالات مهم به شمار می‌رفت. این ایالت از چند جهت برای نادرشاه حائز اهمیت بود: ۱. آخرین شکست اشرف افغان در فارس رخ داد؛ جایی که آخرین پناهگاه اشرف در ایران محسوب می‌شد و از طریق آن برخی از افغان‌ها موفق به فرار شدند؛ ۲. بنادر فارس یکی از مهم‌ترین مسیرهای ارتباط تجاری ایران با اروپاییان بود و از این راه درآمد هنگفتی به خزانه می‌رسید؛ ۳. حضور اروپاییان در بنادر و سواحل فارس، که نادر از خدمات آنها برای اهداف خود استفاده می‌کرد؛ ۴. وسعت و جغرافیا و توان اقتصادی فارس برای مدعیان قدرت و سلطنت حائز اهمیت زیادی بود. با این حال فارس در دوره نادر یکی از حادثه‌خیزترین ایالات ایران نیز محسوب می‌شد و نادر هیچ‌گاه نتوانست از آنجا آسودگی خاطر داشته باشد؛ تا جایی که به کرات بر بی‌اعتمادی بر فارس‌یان و شیرازیان تأکید می‌کرد.

یکی از معضلات فارس شورش‌های پیاپی و گاه هم‌زمانی بود که در آن ایالت رخ می‌داد؛ به‌گونه‌ای که بخشی از نیروها و هزینه‌های نادر صرف سرکوبی آنها گردید. از این میان سه شورش از اهمیت بیشتری برخوردار بودند: شورش شیخ‌احمد مدنی، محمدخان بلوچ و محمدتقی‌خان که اهمیت آنها به حضور و حمایت مردم و گروه‌های مختلف اجتماعی، به ویژه شهری در این شورش‌ها بر می‌گردد. همین نکته آنها را از دیگر شورش‌ها مجزا می‌کند. پرسش اصلی این است که چرا این شورش‌ها رخ دادند؟ چه عواملی زمینه‌ساز بروز آنها بودند؟ پیامد آنها چه بود؟ این مقاله درصدد است که با روش تحلیلی و به شیوه

مطالعات کتابخانه‌ای به بررسی این شورش‌ها بپردازد. در مورد هریک از این شورش‌ها به طور جداگانه مقالاتی نوشته شده است. آرونووا و اشرافیان، نویسندگان کتاب *دولت نادرشاه افشار*، بخشی از اثر خود را به شیخ احمد مدنی اختصاص داده‌اند. مشکل اصلی در تحلیل آنها رویکرد مارکسیستی به این شورش است و آن را در قالب تضاد منافع فئودال‌ها می‌دانند. مقاله فلور به نام «شورش شیخ احمد مدنی» نیز صرفاً به منابع هلندی تکیه دارد. اگرچه این گزارش حاوی مطالب مهم و ارزشمندی است؛ اما اتکای آن تنها به روایت هلندیان از این واقعه، سبب گردیده که فلور به درستی نتواند ماهیت و زوایای پنهان آن را درک کند. در مورد محمدخان بلوچ می‌توان به مقاله حاجیان‌پور و کامرانی‌مقدم اشاره کرد. آنها این شورش را از زاویه قومی و مذهبی نگریسته و به حضور نیروهای سیاسی فارس در آن کمتر پرداخته‌اند. درباره محمدتقی‌خان نیز بهترین پژوهش به رضا شعبانی تعلق دارد. او تنها شخصیت و نقش محمدتقی‌خان در تحولات را مد نظر قرار داده و به تأثیر نیروهای اجتماعی دیگر در این شورش اشاره‌ای نکرده است.

۲. شیخ احمد مدنی: تلاش نافرجام صوفیان

برای دستیابی به قدرت

شورش شیخ احمد مدنی یکی از شورش‌هایی است که اثرات بسیاری نه تنها بر ساخت سیاسی بلکه بر ساخت اجتماعی فارس بر جای نهاد. شیخ احمد مادرش مصری و پدرش از سادات حسینی با گرایش‌های صوفیانه نقشبندیه از شهر مدینه بود که به دعوت شیخ عبدالقادر بستکی به جنوب ایران مهاجرت

کرده بودند؛ به همین دلیل به مدنی معروف گشت.

شیخ حسن، پدر شیخ احمد، از سادات حسینی بود که مدتی از پیروان طریقت سهروردی بود و بعدها به سلک پیروان طریقت نقشبندیه درآمد (بنی عباسیان، ۱۳۳۹: ۴۹). شیخ عبدالقادر از سلسله مشایخ خنج بود که سابقه آنها به قرن ۷ هجری می‌رسد. آنها خود را از فرزندان عبدالله بن عباس، عموزاده پیامبر، می‌دانستند (همان: ۱۴).^۱ در دوره شاه سلطان حسین که بازار تعصبات مذهبی رونق گرفته بود شیخ عبدالقادر به همراه برادرانش به مدینه رفت. در آنجا با شیخ حسن آشنا شد و او را برای ارشاد و تعلیمات دینی به بنادر جهانگیریه^۲ دعوت کرد. در همین زمان شیخ عبدالقادر برای تقویت موقعیت خود در ناحیه جهانگیریه و جزایر اطراف به فرستادن مبلغ و پیش نماز و ساخت مساجد و مکتب‌خانه‌ها روی آورد (همان: ۳۹). شیخ حسن در سال ۱۰۸۷ / ۱۰۸۸ ق با خانواده و عده‌ای از پیروان خود به جهانگیریه رسید و شیخ عبدالقادر به عنوان مرید از او استقبال شایانی به عمل آورد (همان: ۴۸). او بیش از ۱۵ سال در آن ناحیه به دعوت مشغول بود و به گفته بنی عباسیان ملاهای بنادر از جمله بندر کنگ به مخالفت با او برخاستند و مزاحمت‌هایی را برایش ایجاد کردند. با این حال تا پایان عمر (۱۱۰۵ ق) همچنان به دعوت و تبلیغ مشغول بود. پس از مرگ او، ابتدا پسر بزرگ‌ترش، شیخ مصطفی، جانشین وی شد و

بعد از درگذشت شیخ مصطفی پسر دیگر شیخ حسن، شیخ احمد، به عنوان پیر طریقت انتخاب گردید. وی زیر نظر شیخ عبدالقادر تعلیم دیده بود. شیخ عبدالقادر در هنگام مرگ شیخ احمد را به جانشینی خود برگزید (همان: ۴۳). بدین ترتیب شاید بتوان گفت که شیخ احمد مدنی ریاست دو طریقت نقشبندیه و مشایخ خنج را بر عهده گرفت و این ریاست نقش تعیین کننده‌ای در نفوذ و قدرت او در جنوب ایران داشت.

در دوره صفویه گزارشی از فعالیت شیخ احمد در دست نیست. با سقوط اصفهان و تصرف بخش‌هایی از فارس به دست افغان‌ها، فعالیت‌های سیاسی شیخ احمد نیز آغاز شد. برای اولین بار در شوال ۱۱۳۷ ق از شیخ احمد مدنی در منابع هلندی یاد شده است. در گزارش‌های آنها آمده که رئیس ابوالحسن سردار سپاهیان سلغری با مردی افغان به نام احمد مدنی جنگید و او را شکست داد. فلور این نبرد را جزیی از شورش ناحیه لارستان بر ضد مهاجمان افغان قلمداد می‌کند (فلور، ۱۳۷۱: ۱۲۵). این برداشت فلور نمی‌تواند درست باشد؛ چرا که شیخ احمد از رهبران مذهبی ناحیه لارستان بود و نه یک افغانی. بعید به نظر نمی‌رسد که احمد مدنی که داعیه رهبری سنیان منطقه را داشت، به مخالفت با هم‌کشیان مذهبی خود برخاسته باشد و از صفویان شیعه مذهب حمایت کرده باشد.

در سال ۱۱۴۲ ق دامنه شورش گسترده‌تر شد و مناطق دیگری همچون اطراف بندرعباس را در بر گرفت. در این زمان ادعا می‌شد این فعالیت‌ها به درخواست اشرف صورت می‌گیرد. گفته می‌شد شیخ احمد دستور داشت تا با نیروی ۶۰۰۰ نفری‌اش به لار و گرمسیرات حمله برد و آنجا را

۱. کرامتی نام او را چنین می‌نویسد: «حضرت قطب الاقطاب صاحب الاسرار الخفیه و کاشف کرامات الجلیله مولانا شیخ عبدالقادر». (کرامتی، ۱۳۷۰: ۶۴).

۲. بخشی از جنوب فارس که امروز شامل بستک، اوز و خنج است.

دیگر شورش‌ها، ناشی از خلاء قدرت سیاسی در منطقه بوده است و با تثبیت قدرت سیاسی در ایران، او نیز ناگزیر گردید که گردن در رقبه اطاعت نهد.

شکست طهماسب از عثمانی و وقایع پس از آن باعث گردید تا نیروهای گریز از مرکز بار دیگر سر برآورند. شیخ احمد نیز از این فرصت سود جست و بار دیگر آشکارا دست به شورش زد. در این مرحله نیروهای محلی نیز به حمایت از او دست یازیدند (همان: ۱۳۲).

حمایت نیروهای موجود در فارس از او بیانگر نارضایتی آنها از دخالت دولت مرکزی در امور داخلی‌شان بود. شیخ نیز از این فرصت سود جست و کوشید اهداف خود را با یاری آنها تحقق بخشد. از آنجایی که او رهبری مذهبی منطقه را نیز در دست داشت و در بین مردم عادی از پیروان زیادی برخوردار بود، فرصت را غنیمت شمرده و به همراه اعراب هوله در منطقه وسیعی از گرمسیرات شورش بزرگی برپا کرد. نادر، محمدخان بلوچ را به عنوان نیابت حکومت کهگیلویه منصوب کرد و او را به همراه امیرخان بیگ قرقلو، نایب فارس، جهت تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و دیگر گروه‌های شورشی به گرمسیرات و بنادر فرستاد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۴۹).

در همین هنگام در مناطق دیگر فارس نیز شورش‌هایی به وقوع پیوست. در لار میرزا باقر، کلانتر آن شهر، همراه با عده‌ای از اعراب قلعه اوز (عوض)^۱، مقر شیخ احمد مدنی، بر محمدولی‌خان

تصرف کند. نیروهای او متشکل بودند از بلوچ‌ها، افغان‌ها و مردمان محلی. تصرف لار منبع درآمد بزرگی از طریق مالیات در اختیار او نهاد (همان: ۱۲۷). در خصوص ارتباط او با اشرف افغان، به جز گزارش هلندیان هیچ سند دیگری در دست نداریم. از آنجایی که چنین گزارش‌هایی معمولاً بدون بررسی از صحت و سقم آن درج می‌شد، می‌توان در درستی آن تردید کرد؛ چرا که اگر این روایت درست بود، نادر به سادگی از کنار آن نمی‌گذشت. منابع هلندی در صددند تا نشان دهند که هدف او بیشتر غارتگری و جمع‌آوری ثروت بود. آنها به غارت کاروان‌ها توسط او در نزدیکی بندرعباس و تعداد کم نیروهای او اشاره می‌کنند. در عین حال اذعان دارند که نیروهای دولتی از رویارویی با آنها هراس داشتند (همان: ۱۲۹).

با شکست افغانه، شیخ احمد ناگزیر به پذیرش سلطه نادر گردید و در ۱۱۴۳ق، در نامه‌ای به طهماسب نوشت «من و پیروانم رعایای وفادار شاهیم و می‌خواهیم همچنان به شاه وفادار بمانیم» (همان: ۱۳۱). با این حال رفتار محمدعلی خان، بیگلربیگی فارس، با او چندان دوستانه نبود. حتی با حاجی علی‌قلی‌خان، حاکم لار، نیز درگیری‌هایی به وجود آمد. لار که ادعای حکومت بر منطقه گرمسیرات - از جمله اوز و بستک - را داشت نمی‌توانست خودسری و خودمختاری آن را بپذیرد. سرانجام شیخ احمد ناگزیر به شرایط حاکم لار تن در داد و قرارداد صلحی با او بست. در همان قرارداد صلح آمده بود که سنیان گرمسیرات مالیات‌های عادی خود را بپردازند و امنیت راه‌های بین لار و سکونتگاه شاه را بر عهده بگیرند و مانع از هرگونه راهزنی و دزدی شوند (همان‌جا). این گزارش نشان می‌دهد که شورش شیخ احمد همانند

۱. استرآبادی در اینجا مردم منطقه اوز و جهانگیریه را عرب می‌نامد که این برداشت نادرستی است. در حقیقت باید گفت که تنها رهبر شورشیان، شیخ احمد مدنی، عرب بود و دیگر افرادی که در این مسئله نقش داشتند از ایرانیان ساکن در جنوب بودند و اعراب ساکن در کرانه خلیج فارس نقش محدودی در این شورش داشتند.

طی چندین نامه شیخ را به تسلیم دعوت کرد و به او اطمینان خاطر داد؛ اما شیخ حاضر به پذیرش این خواسته سردار نگردید. از این رو نیروهای نادر او را در قلعه خنج در محاصره گرفتند (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۵۷).

خبر ورود نیروهای نادر به گرمسیرات با واکنش منفی افغان‌ها و بلوچ‌ها روبه‌رو گشت و آنها برای دفاع از شیخ احمد در قلعه مرباغ گرد آمدند. علی‌رغم حملات نیروهای نادر به آن قلعه و محاصره‌اش، مردم قلعه مرباغ به شدت مقاومت کردند؛ به گونه‌ای که به گفته مروی «بسیاری از نامداران را بر خاک انداختند» (همان: ۳۵۸). پراکندگی نیروهای نادر و ناتوانی آنها در کسب پیروزی سریع موجب گردید شیخ احمد نیرویی تقریباً پانزده هزار نفری گردآورد و حتی گفته می‌شد که از حسین غلزایی، برادر محمود افغان و حاکم قندهار، درخواست کمک کرده بود (همان‌جا). حمله ناگهانی طهماسب‌خان مانع از اجرای طرح شیخ احمد گردید و او به ناچار در قلعه کمشک پناه گرفت (همان: ۳۵۹). آنچه که شیخ را وادار به مقاومت می‌کرد هواداران پر شور او بودند که برای او از جان مایه می‌گذاشتند. مروی در خصوص این جانسپاران او چنین می‌نویسد:

و جمعی غفیر از مردم گرمسیرات که حسن اعتقاد پیر و مریدی به شیخ احمد داشتند به نحوی در پرستش آن کوشیدند که از دین و مذهب و آیین خود دست برداشته به جان‌سپاری آن مشغول بودند؛ و در آن عصر چون فدویان اسماعیلیه بقدر پنج - شش هزار فدوی به هم رسانیده بود و در این وقت که شیخ مذکور در قلعه محصور بود، جمعی از آن جماعت در

بیگلریگی لار حمله کردند و او را کشتند و اموال او را غارت کردند و به نزد شیخ احمد گریختند. در جهرم نیز غنی‌خان، حاکم جهرم، با امیرخان‌بیگ، نایب فارس، دشمنی آغاز کرد (همان: ۲۶۲). این شورش‌ها و اعتراضات را می‌توان در یک راستا ارزیابی نمود و آن نارضایتی از عملکرد دستگاه اداری نادرشاه و نادیده گرفتن نیروهای محلی در قدرت سیاسی است. این وقایع و نیز درگیری‌های نادر با عثمانی‌ها مانع از آن گردید تا نادر بتواند به طور کامل به مسئله شیخ احمد بپردازد.

مدارای نادرشاه تا زمان شورش محمدخان بلوچ و شکست و فرار او به نزد شیخ ادامه یافت. در این زمان نادر مصمم شد تا کار شیخ را یکسره نماید. شاید دلیل اصلی نادر برای اتمام کار شیخ را در این گفته‌های مروی بتوان یافت که می‌نویسد که جواسیس و چاپاران از گرمسیر و بنادر خبر آوردند محمدخان در حدود گرمسیرات در قلعه شیخ احمد اقامت نموده، بنای جمعیت و کثرت دارد و قاصدان و چاپاران روانه بلوچستان نموده که عساکر بسیار و لشکر بیشمار در این زودی وارد گردند که مجدداً بنای مجادله را گذاشته، دیگر باره آغاز شرارت و فساد نماید (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۴۹).

این شورش‌ها مانع از تحقق اهداف نادر در عراق عرب و عثمانی شده بود؛ از این رو، او تصمیم گرفت برای همیشه به این غائله خاتمه بخشد. طهماسب‌خان جلایر را با بیش از ده هزار نفر برای این انجام این کار مأمور کرد (همان: ۳۵۶). شیخ احمد برای دفاع بهتر در حوزه قلمرواش در چندین شهر قلاع مستحکم و استواری ساخت؛ همچون قلاع خنج و اوز و قلعه مرباغ (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۹۸). طهماسب‌خان

یکی از جنبه‌های این قیام که کمتر بدان پرداخته شده نقش مذهبی آن است. شیخ احمد یک فرد روحانی و مذهبی بود که تعداد زیادی از افراد را به خود جذب کرده بود. اختلافات سنی و شیعه بازمانده دوره صفوی به دو شکل در حمایت از افغان‌ها خود را نشان داد. حتی گفته می‌شود که در محاصره شیراز و لار این سنی‌ها بودند که به حمایت از افغان‌ها برخاستند و در این مورد به اسطوره‌سازی پرداختند (کرامتی، ۱۳۷۰: ۱۰۲). با اینحال نمی‌توان گفت که گرایش‌های مذهبی شیخ احمد در این سرکوبی شدید جایی داشته است. چرا که نادر نسبت به سنی‌ها مدارا می‌کرد و همیشه سعی می‌کرد هوای آنها را داشته باشد (ادریسی، ۱۳۸۵: ۳۶).

۳. محمدخان بلوچ: رویارویی فارسیان با خراسانیان

یکی دیگر از شورش‌هایی مهم و تأثیرگذار در فارس شورش محمدخان بلوچ بود. محمدخان - بلوچ، ملقب به نامدارخان (نصیری، ۱۳۶۴: ۳۱)، جز سرداران بلوچی بود که در طی حمله محمود به اصفهان به او پیوست (فسایی، ۱۳۸۲: ۵۲۴/۱) و توانست در دربار وی به مقامات عالی برسد. پس از مرگ محمود و بر تخت نشستن اشرف قدرت او رو به فزونی نهاد و به مقام بیگلربیگی شیراز رسید (فلور، ۱۳۶۷: ۸). پس از نبرد همدان از سوی اشرف برای مذاکره به باب‌عالی فرستاده شد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۵۶). شیوه حضور او در آنجا و رفتارش چندان خوشایند دربار عثمانی نبود. در بازگشت به ایران خبر شکست اشرف را شنید و نامه‌ها و هدایای سلطان عثمانی را در دزفول به

خدمت آن اشتغال داشتند و در جانسپاری آن مشغول بودند و بقیه از مریدان و معتقدان آن در اطراف بودند، در نیمه شب از حیات خود گذشته خود را به اردوی سردار زده، به ضرب خنجر آبدار و تپانچه آدمی خوار جمعی را قتل و اسیر نموده فرار کرده به در رفتند (همان: ۳۶۰).

در شب بعد نیز حمله مشابهی تکرار گردید و تنها بر اثر پایمردی و مقاومت طهماسب‌خان جلایر بود که نیروهای نادر موفق شدند هواداران شیخ احمد را شکست دهند و تمام آنها را به قتل برسانند (همان: ۳۶۱). محاصره قلاع شیخ احمد بیش از سه ماه به طول کشید و نیروهای نادر تنها زمانی موفق به فتح آنها شدند که از لار نیروهای کمکی رسید. به ویژه توپ‌های آنها بسیار مدد رساند تا قلعه مریاغ فتح شود (همان: ۳۶۲). سقوط آن قلعه برای شیخ‌احمد بسیار گران تمام شد و او را ناگزیر به تسلیم کرد. طهماسب‌خان از قلعه‌های کمشک و خنج هر کدام یک‌صد هزار تومان «به ضرب چوب و صیغه ترجمان» گرفته و ساکنان آن را به شیراز کوچ داد (همان: ۳۶۳). شیخ احمد نیز به دستور نادر به قتل رسید (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۹۹). شورشیان به خراسان به قلعه ماروچاق مرغاب تبعید شدند (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۶۴). طبق برخی گزارش‌ها، زمانی که شیخ احمد را به شیراز می‌بردند هواداران او تلاش نمودند تا او را آزاد کنند اما در این کار موفق نشدند. بنی‌عباسیان می‌نویسد که شیخ خود از مردم خواست تا در برابر لشکر نادر دست از مقاومت بردارند (بنی‌عباسیان، ۱۳۳۹: ۹۴-۹۶).

این پایان کار مردی بود که بیش از ۱۰ سال در گرمسیر از اقتدار کامل برخوردار بود. بی‌تردید

بروجود گماشت و دستور داد تا از آن حدود ۲۰۰۰۰ سرباز روانه اردوی شاهی کند (مروی، ۱۳۶۹: ۲۹۶/۱). محمدخان پس از ورود به حوزه قلمروش مدتی بعد دست به شورش زد. به درستی علت شورش او معلوم نیست. هنوی و فریزر که چندان میانه خوبی با نادر ندارند دلیل آن را حس شاه دوستی و ارادت او نسبت به شاه طهماسب می‌دانند. برخی از منابع حتی از دعوت شاه طهماسب به شیراز سخن می‌گویند (فریزر، ۱۳۶۳: ۷۸؛ هنوی، ۱۳۷۷: ۱۳۸-۱۳۹). به نظر می‌رسد که این باور در آن زمان به شدت رواج داشت و قاطبه مردم نیز می‌پنداشتند که هدف اصلی از شورش حمایت و هواداری از طهماسب است (فلور، ۱۳۶۸: ۵۲).

با شناختی که از عملکرد گذشته محمدخان داریم، به نظر نمی‌رسد که این، عامل اصلی شورش او باشد. احتمالاً او از این حربه برای توجیه اقدام خود و به دست آوردن دل مخالفان نادر استفاده کرده است. مروی روایت دیگری دارد. او از «سخنان خشونت آمیز نسبت به دودمان علیه نادریه» توسط محمدخان سخن به میان می‌آورد و چون این گفتارها به گوش نادر رسید

صاحبقران دوران ارقامی به عهده اسفندیاریبگ ایلان‌لی قلمی فرمود که باید در هنگام فرصت سر محمدخان را از تن جدا نموده روانه درگاه آسمان‌جاء نمایی؛ و رقم دیگر به عهده محمدخان مذکور به همین شرح صادر کرده روانه فرمود. چون ارقام مذکور به دست خوانین عظام افتاد هر دو در فکر و اندیشه قتل یکدیگر افتادند (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۲۹۹).

پس از مدتی هر دو از مضمون این ارقام آگاهی

نادر تقدیم کرد و در ازای آن حکومت کهگیلویه دریافت کرد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۱۴). نکته جالب آن است که نادر با وجود آنکه از دلآوری‌ها و شجاعت‌های خاندان طباطبایی در بهبهان در مورد عدم تمکین و اطاعت از محمود و اشرف قدردانی کرد اما حکومت کهگیلویه را به فردی واگذاشت که زمانی منصوب افغانه بود. به درستی معلوم نیست نادر چرا این عمل را انجام داد. در طی درگیری‌های نادر در شمال غرب و شرق، محمدخان توانست خود را به طهماسب در اصفهان نزدیک نماید و جزء ملازمان او گردد و فرماندهی بخشی از سپاهیان او در نبرد با عثمانی را بر عهده گیرد. در طی جنگ از مقابل سپاهیان دشمن گریخت و گفته می‌شد که همین اقدام او یکی از عوامل شکست طهماسب بود. اما پس از آن توانست بار دیگر دل طهماسب را به دست آورد و به منصب سابقش برگردد (میرزا رضی، ۱۳۷۱: ۴۷۱الف).

وفاداری او به طهماسب چندان طول نکشید و در طی کودتا بر ضد طهماسب، به طرفداری از نادر برخاست (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۱۸). شاید دلیل حمایت او از نادر آن باشد که در دوره طهماسب مدتی مورد غصب قرار گرفت و می‌ترسید که مبادا بار دیگر تکرار شود (میرزا رضی، ۴۹۹۸: ۳۴۵الف). این کار او موجب گشت تا نادر بار دیگر بر او اعتماد کند و در محاصره بغداد و نبرد با توپال عثمان پاشا فرماندهی قلب سپاه را به او واگذار کند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۷۲). پس از شکست نادر در جنگ اول با توپال عثمان پاشا، نادر او را به سرداری گرمسیر و هویزه و شوشتر و

(همان: ۳۵۰) به شورشیان پیوستند و نیروی عظیمی را گرد آوردند که تنها حضور خود نادر مانع از کامیابی شورشیان گردید. از کازرون خواجه محمدرضا کازرونی همراه تفنگچیان کازرونی به محمدرضا بلوچ پیوست ولی در جنگ با نادر کشته شد. بعدها نادر به دلیل این همکاری «خواجه ابوالحسن افشار کازرونی، خواهرزاده خواجه محمدرضا را کور کرد و آنچه توانست از اهالی کازرون جریمه گرفت» (مروی، ۱۳۶۹: ۱/ ۳۵۰؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۴۴۱).

نمونه بارز و آشکار حمایت گروه‌های ذی‌نفع در فارس از محمدرضا بلوچ را می‌توان در واقعه تصرف شیراز دید. پس از آنکه خبر شورش محمدرضا به نادر رسید، او احمدخان مروی را به حکومت شیراز گمارد. احمدخان با بیش از ۱۰۰۰۰ سپاهی و سرداران خراسانی به سوی شیراز حرکت کرد. در این ضمن محمدرضا از اعزه و اعیان شیراز خواست تا احمدخان را بازداشت و به او تحویل دهند. آنها در جواب قول دادند در هنگام تلاقی دو گروه، از سپاه خراسان جدا شوند و به محمدرضا بلوچ بپیوندند. علی‌رغم اینکه در هنگام ورود احمدخان «جمع اعزه و اعیان و اشراف آن دیار استقبال نموده» در هنگام کارزار «سپاه به طریق معهود از یک جانب اردوی محمدرضا را شکسته به هئیت اجتماع به اردوی محمدرضا پیوسته، و متعاقب هرکس از سرکردگان دسته خود برداشته و به آن ملحق شدند» (مروی، ۱۳۶۹: ۱/ ۳۳۹). بدین ترتیب شکست بر سپاهیان خراسان وارد شد و آنها ناگزیر در قلعه شیراز متحصن شدند و شهر به تصرف محمدرضا درآمد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۲۰). در این میان ایلات فارس و الوار نیز به حمایت از محمدرضا برخاستند (مروی، ۱۳۶۹: ۱/ ۳۴۱). در کهگیلویه نیز از محمدرضا بلوچ حمایت می‌شد و

یافتند. پس «با هم عهد و پیمان نمودند که سر از اطاعت نواب صاحبقران بپسندیده، لوی طغیان و مخالفت افراشته، علانیه به برگرفتن ملازم و سواره و پیاده مشغول شدند» (همان‌جا). این روایت سؤال‌های چندی را در پی دارد. دلیل مخالفت محمدرضا با نادر چیست و چرا به بدگویی از خاندان او می‌پردازد؟ چرا نادر فرمان قتل اسفندیاری را برای محمدرضا می‌فرستد و نقش او در این میان چیست؟ آیا نادر از او نیز در واهمه بود و اخبار ناگواری در خصوص او به گوشش رسیده بود؟ متأسفانه در این مورد اطلاعات چندانی در دست نداریم.

با این حال از خلال وقایع می‌توانیم تا حدودی دلایل این شورش و حمایت‌های صورت گرفته از آن را دریابیم. نادر با توجه به تجربیات اوایل دوره زمامداری‌اش در خراسان، اعتماد چندانی به فرماندهان دیگر ایالات و دیوان‌سالاران که بیشتر آنها از فارس و عراق بودند، نداشت. از این رو حکام و سرداران ایالات و ولایات بیشتر خراسان انتخاب می‌شدند. افرادی همچون محمدرضا بلوچ نیز که به مناصب دست می‌یافتند چندان استقلالی در حوزه قلمرو خود نداشتند و معمولاً یک سردار خراسانی بر اعمال و رفتار آنها نظارت می‌کرد (همان: ۳۴۶). پس از آنکه محمدرضا با نیروهای خود به سوی اردوگاه نادر در همدان حرکت کرد، نادر، قاسم‌بیگ قرقلوی افشار را به جای او به کهگیلویه فرستاد. انتصاب او بر خاطر محمدرضا که چندین نفر را در آنجا نایب قرار داده بود گران آمد (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۵۲۴).

این شیوه به مذاق خوانین و رؤسای شهرهای فارس نیز چندان خوشایند نبود؛ از این رو می‌بینیم پس از آشکار شدن شورش، شهرهای مختلف فارس همچون شوشتر (مروی، ۱۳۶۹: ۱/ ۳۴۳) و کازرون

مدنی رهبر مذهبی بود و نه یک رهبر قومی. این مسئله موجب این اشتباه گردیده این دو نفر نیز همچون مؤلفان دوره نادر تمام هواداران شیخ احمد را عرب قلمداد کنند.

رفتار نادر با شهرهای شورشی نشان‌دهنده عمق کینه و نفرت او از شورشیان است. این رفتار نه تنها برای انتقام بلکه شاید بیشتر جهت ایجاد رعب و وحشت در بین مردم اتخاذ گردید تا در آینده دیگر دست به چنین اقداماتی نزنند. در مورد حویزه آمده است که

سه شبانه روز نسا و اطفال عوام‌الناس را به غازیان بخشیده، عرض و ناموس بر مردم نمانده، بی‌سیرتی که از حیز خیال بیرون است به حال آن مسلمانان راه یافت (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۴۳).

در مورد شوشتر به قول همان مؤلف «بالمضاعف نمودند» (همان: ۳۴۵؛ حدیث نادرشاهی، ۱۳۵۶: ۱۲). در مورد کازرون آمده است که دستور داد

قرب پانصد نفر از دختران باکره با جهاز ایشان در عوض نمک بحرانی که از ایشان صدور یافته بود گرفته به غازیان مروی سپارند؛ و هرگاه دختر باکره کسر نماید، پسر در عوض آن گرفته به غازیان سپارند (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۵۰).

این اقدامات نادر هرچند به ظاهر توانست آرامشی را در فارس ایجاد نماید و باعث پراکندگی و ترس نیروهای محمدخان بلوچ در حین نبرد گردد اما در دراز مدت تأثیر منفی خود را برجای نهاد.

نادر برای سرکوبی محمدخان به نیروهای خراسانی خود که شامل اکراد، مروی‌ها، خزیمه، نخعی (نخعی) و لالوی^۱

محمدهاشم خان بابویی، رئیس یکی از ایلات کهگیلویه به حمایت از او برخاست و در برابر نادر قد علم کرد (تقوی، ۱۳۸۶: ۴۲). نادر برای سرکوبی شورشیان نیروهایی را به فارس گسیل داشت. به دستور او محمدحسین‌خان قاجار، بیگلربیگی استرآباد، به سرداری خوزستان و تأدیب اعراب، اسماعیل‌خان خزیمه، حاکم قاین، به حکمرانی کهگیلویه منصوب گردید و برای هر یک از ولایات فارس حکامی از رؤسای خراسان به طور جداگانه تعیین نمود (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۸۶؛ مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۴۶). پس از این وقایع طهماسب‌خان جلایر دیگر نمی‌توانست به سپاهیان عراقی خود اعتماد کند. از سوی دیگر سپاهیان خراسانی که در اختیار داشت نیز به اندازه‌ای نبود که بتواند با محمدخان روبه‌رو شود. به ناچار از نادر درخواست کمک کرد (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۴۲). آنچه که موجب تقویت محمدخان گردید، حمایت اعراب هوله و همراهی شیخ احمد مدنی با او بود (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۸۶). حاجیان-پور و کامرانی‌مقدم به گرایش مذهبی محمدخان اشاره می‌کنند که چون او طرفدار تسنن بود از این رو مردم بنادر از او حمایت کردند (حاجیان‌پور - کامرانی‌مقدم، ۱۳۸۹: ۳۷). در حالی که در این مورد تردید جدی وجود دارد که آیا این تبلیغات از سوی او صورت می‌گرفت یا خیر؟ چرا که سنیان فارس تنها بخشی از نیروهای او را تشکیل می‌دادند و بیشتر قوای او از دیگر گروه‌های فارس بودند. ضمن این که نقش این گروه‌های سنی بعد از شکست در نبرد لاور برجسته می‌شود که محمدخان به نزد شیخ احمد مدنی پناهنده شد. نکته دیگر در این مورد آن است که شیخ احمد

۱. نخعی و لالوی از طوایف ساکن در سیستان. در خصوص آنها به این اثر نگاه کنید (محمدی‌خمک، ۱۳۷۸: ۴۸۷)

برای هر شهری حاکمی جداگانه به‌طور مستقیم از سوی نادر منصوب شد (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۴۶). همچنین قدرت سیاسی - اداری از قدرت نظامی تفکیک گردید و در کنار هر حاکم یک سردار گمارده شد. این سردارها بدون استثنا از اشراف و سرداران خراسان بودند که تعدادی از نیروهای خراسانی را فرماندهی می‌کردند. نادر که خود را برای نبرد جدیدی با عثمانی‌ها آماده می‌کرد نیاز داشت تا قلمروش از ثبات برخوردار باشد. در شورش محمدخان بلوچ، بیشتر بزرگان فارس از او حمایت کردند و در مقابل نادر ایستادند. از این رو نادر نمی‌توانست دیگر بار آن ایالت را به بزرگان فارس بسپارد. اگرچه هدف بزرگان فارس از همراهی و حمایت از محمدخان مبارزه با نفوذ گسترده اشراف خراسان در فارس بود، اما شکست آنها نتایج معکوس را در پی داشت و این نفوذ را بیشتر کرد (همان‌جا) و در کنار آن کوچ گسترده ایلات فارس آغاز گردید (همان). این شورش کاستی‌هایی را در ساخت قدرت نادر آشکار کرد که یکی از مهم‌ترین آنها نبود نیروی دریایی برای نظارت بر سواحل ایران بود. پس از این واقعه نادر دست به تشکیل نیروی دریایی در خلیج فارس زد و برای آن منصب قپودان‌باشی را ایجاد نمود (نویسی، ۱۳۶۸: ۴۵۸).

۴. محمدتقی‌خان: تلاش ناکام برای کسب قدرت

محمدتقی‌خان یکی از شخصیت‌های برجسته دوره نادر است که توانست از بدو طلوع تا غروب آن دولت در مناصب بسیار مهم و کلیدی برای نادر خدماتی انجام دهد. به جز در دوره شورش، او همیشه از معتمدان نادر بود و حتی پس از شورش

اعتماد ورزید. چرا که آنها تنها نیروهایی بودند که بیشترین وفاداری را به او داشتند (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۴۶). او با اتکا به همین نیروها موفق گردید محمدخان و نیروهایش را که ترکیبی از ایلات فارس و گروه‌های مخالف نادر بود در بند فیلیان (لاور) شکست دهد (همان‌جا؛ محمدشفیق تهرانی، ۱۳۶۹: ۳۲). پس از آن نیروهای نادر در شیراز افرادی را که به نوعی از شورشیان حمایت کرده بودند بازخواست و تنبیه کرد (مروی، ۱۳۶۹: ۱/۳۴۸). محمدخان به بندر کنگ گریخت و در آنجا توانست حمایت شیخ احمد مدنی را به‌دست آورد (همان: ۳۵۶). آن دو نیروهایی را تدارک دیدند و در کنار قلعه کمشک، نزدیک بستک، با سپاهیان طهماسب‌خان جلایر که برای بازداشت او گسیل شده بود، درگیر شدند. شکست در این نبرد تمام امیدهای محمدخان را بر باد داد (همان: ۳۵۸).

او از آنجا به جزیره کیش که در دست اعراب هوله بود، فرار کرد. شیخ علاق، پسر شیخ راشد که خانواده‌اش پس از نبرد بندفیلیان به‌دست نیروهای نادر اسیر شده بودند، او را بازداشت کرد و در ازای آزادی خانواده‌اش او را به طهماسب‌خان تحویل داد. محمدخان به اردوی نادر فرستاده شد. نادر بر اساس قولی که داده بود که چنانچه محمدخان بار دیگر دست به تمرد بزند چشمان او را از حدقه بیرون می‌آورد، دستور داد او را از دو چشم کور کنند. محمدخان ۳ روز بعد مرد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۹۹؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۳۰).

شورش محمدخان و شکست او باعث شد تا نادر تغییراتی را در ساخت سیاسی فارس ایجاد کند. پس از این دوره حکومت فارس تجزیه شد و

ظلمی بر کسی صورت گیرد. وزیر و کلانتر و مستوفی از مقامات بالاتر از او بودند (میرزاسمعیاء، ۱۳۷۸: ۵۰). محمدتقی‌خان در اواخر دوره صفویه به واسطه نفوذ خود و پدرش منصب استیفای دیوانی را به‌دست آورد (کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۵). پدرش در طی حمله افغانه به قتل رسید (فسایی، ۱۳۸۲: ۱۰۲۸/۲). پس از اخراج افغان‌ها اعتماد نادر به محمدتقی‌خان افزایش یافت. این اعتماد تا بدان‌جا بود که نادر در هنگام محاصره بغداد او را به عنوان یکی از معتمدان خود برای مذاکره نزد احمدپاشا، حاکم بغداد، فرستاد (فلور، ۱۳۶۸: ۴۸). او در مجلس دشت مغان جزء نمایندگان بلندپایه فارس بود که خاندانش در حمایت از پادشاهی نادر بسیار فعال بودند (فسایی، ۱۳۸۲: ۵۳۱/۱؛ ابوالحسن قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۰). پس از آنکه نادر بر تخت سلطنت نشست، محمدتقی‌خان را که در این هنگام مقام مستوفی‌گری شیراز را بر عهده داشت با لقب خان به بیگلربیگی فارس منصوب نمود (فلور، ۱۳۶۸: ۷۳). خورموجی او را «بیگلربیگی بالاستقلال» می‌نامد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۳۷). با اینحال به نظر می‌رسد که حوزه قلمرو او بیشتر شیراز بود. چرا که در همین زمان آقاخان بیگدلی، پدر حاجی لطفعلی‌بیگ، صاحب تذکره آتشکده آذر، به فرمان نادر حاکم لار و بندرعباس گردید (فسایی، ۱۳۸۲: ۵۳۸/۱). به نظر می‌رسد که در فاصله بین اخراج افغانه تا بر تخت نشستن نادرشاه، محمدتقی‌خان چنان در مستوفی‌گری شهره شده بود که او را به عنوان «میرزا محمدتقی مستوفی شیرازی» می‌شناختند (همان‌جا). عنوان «بیگلربیگی بالاستقلال» محمدتقی‌خان نشانگر اعطای اختیارات بیش از حد

توانست منصب مهم مستوفی‌ممالک شرقی قلمرو نادر را به‌دست آورد (مروی، ۱۳۶۹: ۱۴۳/۳). میرزامحمد کلانتر رابطه او با نادر را بالاتر از رابطه محمود و ایاز می‌داند (کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۵). اولین بار که از او یاد می‌شود پس از جنگ زرقان و اخراج افغانه از شیراز است که نادر افرادی را در رأس امور فارس قرار می‌دهد. «و میرزاتقی نامی از اعزه آن ولایت بود که به امر استیفای فارس مشغول بود نهایت اینکه در سخاوت قرینه حاتم طایی و در بخشندگی او گدای قآن بن چنگیزخان بود. در آن اوان که رایات فتح آیات در شیراز نزول داشت، لوازم خدمتگزاری به عمل آورده، مقبول طبع اکسیر خاصیت آمده مشارالیه نیز به رتبه وزارت سرافراز شد و زمام مهم آن ولایت و ضبط مالیات امور دیوانی را بالکلیه به آن واگذاشت (مروی، ۱۳۶۹: ۱۲۵/۳)». این انتصاب پس از آن صورت گرفت که نادر توانست نظر طهماسب را برای نظارت بر امور مالی کشور به‌دست آورد (هنوی، ۱۳۷۷: ۴۸). به دلیل رقابت پنهان و آشکاری که در این دوره بین نادر و طهماسب وجود داشت نادر افرادی را به مناصب مهم می‌گماشت که به آنها اطمینان داشت و محمدتقی-خان جزء آن افراد بود (شعبانی، ۲۵۳۶: ۲۱۷).

پدر او، حاجی محمدعلی، در ابتدا میراب شیراز بود، شغلی که در خاندان او موروثی بود. علاوه بر این او مباشر امور آغاکمال‌خواجه، از دولتمندان فارس، نیز بود. میراب یکی از مناصب مهم برای مناطق کشاورزی بود. وظیفه او تمیزی رودها و جدول‌ها و رسانیدن آب به زمین‌های کشاورزی و محلات شهرها بود. او مسئول بود که «حقابه» هر محله و منطقه کم و زیاد نگردد تا مبادا

متعارف به او است و این خود عمق اعتماد نادر به وی را نشان می‌دهد. این اختیارات فوق‌العاده را می‌توان در اعطای هم‌زمان دو منصب بیگلربیگی فارس و فرماندهی قشون که یک منصب نظامی بود به او مشاهده کرد (شعبانی، ۲۵۳۶: ۲۲۹). در سال ۱۱۵۰ق / ۱۷۳۸م شورش در کهگیلویه رخ داد و محمدتقی‌خان مأمور برقراری آرامش در آنجا شد (قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۲۹).

در دوره حضور نادر در هند، بین محمدتقی‌خان و رضاقلی‌میرزا اختلافاتی بروز کرد. بی‌تردید ریشه این اختلافات در جاه‌طلبی هر دو طرف بود که از افراد قدرتمند و مورد اعتماد نادر در ایران به حساب می‌آمدند. بسیاری از این اختلافات بر سر مسایل مالی بود. نمونه‌ای از آن را می‌توان به دستور محمدتقی‌خان به کلانتر کرمان اشاره نمود که از او خواست تا ۱۵۰۰ تومان مالیات اضافی گرد آورد. کلانتر با این دستور به مخالفت برخاست و نزد رضاقلی‌میرزا شکایت برد. نایب‌السلطنه دستور بیگلربیگی فارس و کرمان را لغو نمود. لکهارت معتقد است همین اختلافات باعث گردید که بعدها محمدتقی‌خان از نفوذ خود بر نادر استفاده کند و زمینه‌های عزل و کور کردن رضاقلی‌میرزا را فراهم نماید (لکهارت، ۲۵۳۷: ۳۲۴). گرچه لکهارت برای این گفته خود منبعی را ذکر نمی‌کند.

پس از بازگشت نادر از هند، محمدتقی‌خان از مقام خود عزل گردید. مروی می‌نویسد که او هنوز در این هنگام مستوفی فارس بود (مروی، ۱۳۶۹: ۸۰۳/۲). بهتر آن است که بگوییم او در این زمان مقام بیگلربیگی فارس را بر عهده داشت (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۳۹). پس از شکست محمدشاه از نادر و عقد قرارداد بین آن دو، منطقه

سند به ایران واگذار گردید. خدایارخان، حاکم آنجا، حاضر به پذیرش این قرارداد نبود و از اطاعت نادر سرپیچی نمود. از این روی «محمدتقی‌خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس، کرمان و کهگیلویه و بنادر و حکام مابین که مأمور سفر مسقط بودند، از راه خشکی و توپخانه و زواید قشون با غرابات و کشتی‌های دیوانی از راه دریا وارد سند و تهتا شوند (همان‌جا؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۵۵۱)». این نیروها در بندرعباس گرد آمدند و از آنجا حرکت کردند (میرزارضی، برگ ۳۵۲). این لشکرکشی به شکست انجامید و میرزامحمدتقی‌خان نتوانست آن‌گونه که باید و شاید از پس مأموریت خود برآید.

عده‌ای دلیل برکناری محمدتقی‌خان را نارضایتی نادر از عملکرد او می‌دانند که نتوانست آن‌گونه که باید و شاید فرامین نادر در خصوص حمله به مکران و سند را به اجرا درآورد (لکهارت، ۱۳۶۹: ۶۱). این نظر چندان صائب نمی‌نماید. نادر پیش از حمله به هندوستان طی دستوری از محمدتقی‌خان خواست تا تمام زمین‌های فارس را بار دیگر مساحی نموده و وضعیت مالکیت آنها را اعم از حقیقی، حقوقی و وقفی مشخص کند (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۵۴۰). ظاهراً عملکرد او در این باره بسیار مورد پسند نادر قرار گرفت (همان: ۱/ ۵۴۴). به دنبال آن نادر دستور داد تمام تیول و موقوفات فارس ضبط گردد و به خالصه‌جات دیوان منضم شود. با اینحال نادر تمامی امتیازات واقفان را لغو نکرد. او به محمدتقی‌خان دستور داد اگر واقف املاک موقوفه برای اولاد خود حقی از منافع آن املاک قرار داده، اگر چه به عنوان حق تولیت باشد باید حقوق آنها را به همان اندازه از

ملک موقوفه برساند (همان‌جا).

این اقدام نادر بر متولیان که از طریق اوقاف زندگی مرفهی را برای خود ساخته بودند ضربه‌های سختی وارد کرد. فرمان نادر شامل تمامی وقف‌ها بود و هیچ‌کدام را استثنا نساخت. حتی متحدان او نیز از آن آسیب دیدند. میرزاحمد کلانتر می‌نویسد که از فرمان مذکور

وهن تمام به‌حال بندگان صاحب‌ام (منظور میرزاحسین، دایی میرزاحمد کلانتر) رسیده پریشان حال و مبلغی آلودگی به‌هم رسانیده و بالمره املاک موقوفات از تصرف بیرون رفت مضطرب شدند (کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۳).

بعدها نادر تصمیم گرفت شیوه‌ای که محمدتقی‌خان در مساحی زمین‌های فارس انجام داد در کل ممالک ایران به اجرا درآورد. انتخاب و انتصاب او به مستوفی‌الممالکی ایران را باید در همین راستا ارزیابی نمود (مروی، ۱۳۶۹: ۲/۸۰۳). مدتی پس از این او دوباره به بیگلریگی فارس منصوب شد. در این دوره علاوه بر فارس، گرمسیرات، لار، کلیه بنادر و جزایر، جلفار، بحرین، کج^۱ مکران، کهگیلویه، نوات، رودبار، جیرفت نیز جزء حوزه حکومت او بودند (فلور، ۱۳۶۸: ۲۱۰). چنین به نظر می‌رسد که او هر دو منصب را هم‌زمان در اختیار داشت. نادر برای سهولت در اداره کشور، ایران را به چهار منطقه بزرگ مالی تقسیم کرد: آذربایجان، عراق، خراسان و فارس. به گفته نویسنده زینت‌التواریخ «استیفای فارس و ممالک به [محمد]تقی‌خان شیرازی مفوض شد» (میرزارضی، برگ ۳۴۵). این همه قدرت و اختیار او را اغوا کرد.

برای شورش محمدتقی‌خان دلایل گوناگونی ذکر شده است. مروی دو روایت از این واقعه دارد، در روایت اول او خود شخصاً قصد شورش نداشته است بلکه مردم که از ظلم و ستم عمال دیوانی نادر ناراضی بودند محمدتقی‌خان را بین پیوستن به شورشیان و حمایت از نادر مخیر ساختند. او که اصرار مردم را برای رهبری شورش دید تصمیم گرفت به آنها بپیوندد (مروی، ۱۳۶۹: ۳/۹۳۷). در روایت دوم عامل اصلی شورش اختلاف بین محمدتقی‌خان و سرداران و فرماندهان نظامی است که از سوی نادر منصوب شده بودند. این اختلاف به ویژه بر اثر شکست در عمان تشدید شد و او در همان‌جا دست به شورش زد (همان: ۳/۹۴۰). استرآبادی نیز علت اصلی را نقار و اختلاف بین او و احمدلوی افشار و کلب‌علی خان می‌داند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۵۰۶). میرزاحمد کلانتر دلیل شورش را اختلاس اموال دولتی می‌داند که توسط سه نفر از گماشتگان محمدتقی‌خان و به فرمان او صورت گرفته بود (میرزاحمد کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۴). خورموجی آن را ناشی از «بخار غرور و پندار دماغش» می‌داند (خورموجی، ۱۳۸۰: ۳۷). شعبانی می‌نویسد که او ناگزیر به بغی و عناد شد و این نه به خاطر تقصیر خود آنها بلکه به دلیل تغییر احوال شخص نادر بوده است (شعبانی، ۱۳۷۳: ۱/۸۸). همان بدون بررسی ریشه‌های اصلی این شورش، آن را ناشی از عملکرد نادر می‌داند و به ظاهر می‌پندارد که محمدتقی‌خان بیشتر تحت تأثیر فضای عمومی آن دوره بود و از آن تبعیت می‌کرد و خود در خلق آن نقش چندانی نداشت (همان: ۱/۷۸-۸۸). سایکس علت آن را شکست‌های پیاپی محمدتقی‌خان در

۱. کج یا کیج از مناطق ساحلی مکران (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۱/۱۰۰).

لشکرکشی‌های خلیج فارس و ناتوانی او در تثبیت قدرت ایران در سواحل عمان می‌داند. هنگامی که خبر این شکست‌ها به نادر رسید دستور بازداشت او صادر گشت. از این رو محمدتقی‌خان دست به شورش زد (سایکس، ۱۳۸۰: ۲/۳۸۷).

هرچند تردیدی نیست که عوامل بالا نقش مؤثری در بروز و وقوع این شورش ایفا کردند اما ریشه‌های آن را باید در عملکرد نادر در فارس جستجو کرد که باعث نارضایتی اشراف و بزرگان شهری شد. اینکه بزرگان و حکام شهرهای مختلف فارس به حمایت از محمدتقی‌خان برخاستند را می‌توان از همین منظر بررسی کرد (Saldanha, 1986: 1/59. Lorimer, 1915: 1/98). گزارشی در دست است که نشان می‌دهد بخشی از سپاهیان محمدتقی‌خان تفنگداران لاری بودند و او را در این شورش همراهی می‌کردند (مروی، ۱۳۶۹: ۳/۹۴۷). تنها روایت مروی از نقش پررنگ مردم عادی و درخواست آنها از محمدتقی‌خان برای پذیرش رهبری شورش حکایت دارد. او می‌نویسد که چون گماشتگان نادر برای اخذ خراج‌های مقرر نسبت به اهالی فارس زجر و سیاست را به سرحد افراط رسانیدند، رؤسای طایفه‌های فیلی لرستان و فارس متفق گشته، بیست نفر از محصلان را کشتند. به دنبال این حرکت، طوایف دیگر نیز به قتل محصلان اقدام نمودند. محمدتقی‌خان تلاش کرد تا مانع از شورش مردم گردد؛ اما

به قدر ده‌هزار نفر دور و دایره عمارات [محمد] تقی‌خان را فرو گرفتند و گفتند هرگاه با ما اتفاق نوزی، جان خود را در معرض هلاک خواهی رسانیدی؛ و الا اینکه تو را به سرداری و فرمانروایی خود بر خواهیم داشت. چون خان مذکور احوال را چنان مشاهده کرد، ناچار آن نیز از راه عداوت

صاحبقرانی درآمده، بدان طوایف یک‌دل و یک‌جهت گردید (مروی، ۱۳۶۹: ۳/۹۳۷). همین موضوع باعث گردیده است که برخی آن را مستمسک قرار داده و این شورش را طغیان مردم بر ضد عملکرد جابرانه نادر قلمداد کنند (آرونووا - اشرفیان، ۱۳۵۶: ۱۹۳؛ شعبانی، ۱۳۷۳: ۸۸/۱). در حالی که این گزارش ضعیف است و منابع دیگر آن را تأیید نمی‌کنند.

ترکیب نیروهای او نیز می‌تواند تاحدودی این نظر ما را تأیید نماید. عمده سپاه او از فارس بودند که او را در حمله به عمان همراهی کردند و با کمک آنها موفق شد شیراز را تصرف نماید (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۵۰۶). در طی محاصره شیراز، افغان‌ها، قاجارها و کردها نیز به او پیوستند و تا آخرین مرحله او را یاری دادند (میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۹: ۱۷). رفتار سپاهیان نادر پس از تصرف شیراز و کشتار و جنایتی که در آن شهر مرتکب شدند (Saldanha, 1986: 1/61)، ارتباط چندانی با عملکرد مردم آن شهر نداشت و این یک شیوه عمومی در قبال شهرهای تحت محاصره بود و نمونه‌های آن را در دیگر جاها نیز دیده‌ایم.

شورش با قتل کلبعلی‌خان در شوال ۱۱۵۶ شروع گردید. اسماعیل‌خان، برادر محمدتقی‌خان، شیراز را تصرف کرد و در همین حال شهرهای حویزه و شوشتر و بخشی از کهگیلویه نیز به حمایت از او برخاست. بدین ترتیب بیشتر مناطق جنوبی و جنوب غربی در دست هواداران محمدتقی‌خان قرار گرفت (شوشتری، ۱۹۲۴م: ۹۶-۹۷؛ کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۶). به نظر می‌رسد که حاکم بندرعباس تا حدودی از شورش محمدتقی‌خان حمایت می‌کرد؛ زیرا نادر در رقمی که برای

او را به چالش کشید و در طی دوره حکومتش بارها دست به شورش و طغیان زد. عوامل متعددی در این شورش‌ها دخیل بودند؛ جاه‌طلبی‌های فردی، خواسته‌های قومی - گروهی، نارضایتی عمومی به دلیل رفتار نادرست کارگزاران مالی را می‌توان از جمله مهم‌ترین آنها نام برد. اما عامل مشترک در بیشتر شورش‌های فراگیر که باعث گردید تا نیرو و هزینه گران‌تری بر نادر وارد کند حضور گسترده گروه ناراضیان شهری و زمینداران قدرتمند بود. آنها از هرکسی که می‌توانست منافع آنها را برآورده کند، حمایت می‌کردند. حضور فرماندهان نظامی و کارگزاران خراسانی در فارس منافع بزرگان و زمینداران را در معرض خطر قرار می‌داد. نادر که در صدد بود افراد نزدیک و مورد اعتماد خود را بر مسند قدرت قرار دهد، از افراد بومی و محلی کمتر استفاده می‌کرد و هرگاه چنین می‌کرد با گماردن نمایندگان خود می‌کوشید تا قدرت آنها را محدود کند. این شیوه در پی هر شورش تکرار و بیشتر می‌شد؛ با اینحال نتوانست آرامش را به فارس برگرداند. به گونه‌ای که حتی در زمان قتل او فارس باز هم در شورش و طغیان به سر می‌برد.

منابع

- آرونووا، م.ر؛ اشرفیان، ک.ز (۱۳۵۶). *دولت نادرشاه افشار*. ترجمه حمید امین. تهران: شبگیر.
- ابوالحسن قزوینی (۱۳۶۷). *فوائد الصوفیه*. تصحیح مریم میراحمدی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ادریسی آریمی، مه‌ری (۱۳۸۵). «نقش ایلات اهل سنت شمال شرقی ایران در تصمیمات مذهبی - سیاسی نادرشاه». *پژوهش‌نامه علوم انسانی*. شماره ۵۲. ص ۳۵-۴۸.

انگلیسی‌ها و هلندیان فرستاد از آنها خواست تا در گرفتن محمدتقی‌خان، حاکم و شاهبندر بندرعباس همکاری کنند. در این فرمان تأکید شده بود که آنها بدون نظر میرعلی‌سلطان که عنوان سردار شیراز را داشت، اقدامی انجام ندهند. زمانی که میرعلی‌سلطان به بندرعباس رسید، فرمان‌ها تغییر کرد و حاکم و شاهبندر در منصب‌شان ابقا شدند. با اینحال حاکم حاضر نگردید به دیدار میرعلی سلطان برود. در نتیجه خانه او مورد حمله قرار گرفت (Saldanha, 1986: 1/ 60).

نادر در واکنش یکی از بهترین سرداران خود را به همراه ۵۰۰۰۰ نفر برای محاصره و بازداشت محمدتقی‌خان فرستاد. این نیروها وظیفه داشتند در وهله اول بکوشند تا با مذاکره خان شورش را به اطاعت وادارند. مذاکرات به شکست انجامید و شیراز محاصره شد. بعد از شش ماه محاصره، سرانجام شهر به دست نیروهای نادر افتاد و غارت گردید و بسیاری از بزرگان به جرم همکاری با محمدتقی‌خان به قتل رسیدند. او و خانواده‌اش به اصفهان فرستاده شدند و به فرمان نادر یک چشم او را درآوردند و در حق دختران و زنانش بی‌شرمی‌های بسیاری روا داشتند؛ با اینحال مدتی نگذشت که باز هم عزیز دردانه نادر شد و به عنوان مستوفی‌الممالک مناطق شرقی منصوب گردید. دلیل آن شاید توانایی مدیریت و آشنایی او با مسائل دیوانی باشد. محمدتقی‌خان بعد از مرگ نادر به خدمت احمدشاه درانی درآمد و باقی عمر خود را در دربار او گذراند.

۵. نتیجه

پس از اخراج افغان‌ها از ایران، نادرشاه تصور می‌کرد می‌تواند حاکمیت خود را بر این سرزمین بگستراند. ایالت فارس در بیشتر مواقع این تصور

- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۷۷). *جهانگشای نادری*. تصحیح سید عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بنی‌عباسیان بستکی، محمداعظم (۱۳۳۹). *تاریخ جهانگیریه و بنی‌عباسیان بستک*. تهران: [بی‌نا].
- تقوی، سید مصطفی (۱۳۸۶). «اوضاع سیاسی کهگیلویه در دوره‌های افشار و زند». *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*. شماره ۱. پاییز و زمستان. ص ۳۹-۵۶.
- حاجیان‌پور، حمید؛ کامرانی‌مقدم، علی (۱۳۸۹). «شورش محمدخان بلوچ در سال‌های ۱۱۴۲-۱۱۴۶هـ.ق». *پژوهش‌های تاریخی*. دوره جدید. سال ۲. شماره ۱. پیاپی ۵. ص ۳۱-۴۶.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*. تهران: میراث مکتوب.
- حدیث نادر شاهی (۱۳۵۶). *تصحیح رضا شعبانی*. تهران: دانشگاه ملی.
- خورموجی، محمدجعفر بن محمدعلی (۱۳۸۰). *آثار جعفری*. تصحیح احمد شعبانی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰). *تاریخ ایران*. ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران: افسون.
- شوشتری، سید عبدالله (۱۹۲۴م). *تذکره شوشتر*. تصحیح محمد هدایت حسین. کلکته.
- شعبانی، رضا (۲۵۳۶): «میرزا محمدتقی خان شیرازی». *بررسی‌های تاریخی*. سال ۱۲. شماره ۴. ص ۲۱۵-۲۴۸.
- شعبانی، رضا (۱۳۷۳). *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*. تهران: قومس.
- فریزر، جیمز بیلی (۱۳۶۳). *تاریخ نادرشاه*. ترجمه ابوالقاسم قراگوزلو. تهران: پاسارگارد.
- فسایی، حاجی میرزا حسن حسینی (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- فلور، ویلم (۱۳۶۷). *اشرف افغان در تختگاه اصفهان*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- فلور، ویلم (۱۳۶۸). *حکومت نادرشاه*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱). *صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- قدوسی، محمد حسین (۱۳۳۹). *نادرنامه*. مشهد: انجمن آثار ملی.
- کرامتی، محمدهادی (۱۳۷۰). *تاریخ دلگشای اوز*. شیراز: نوید شیراز.
- کلانتر، میرزا محمد (۱۳۶۲). *روزنامه میرزا محمد کلانتر*. تصحیح عباس اقبال. تهران: طهوری و سنایی.
- لکه‌هات، لارنس (۱۳۶۹). «نیروی دریایی نادرشاه». *باستان‌شناسی و تاریخ*. شماره پیاپی ۸ و ۹. اسفند. ص ۵۵-۷۰.
- لکه‌هات، لارنس (۲۵۳۷). *نادرشاه*. ترجمه و اقتباس مشفق همدانی. تهران: امیرکبیر.
- محمد شفیع تهرانی (۱۳۶۹). *تاریخ نادرشاهی*. به اهتمام رضا شعبانی. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- محمدی خمک، جواد (۱۳۷۸). *ماتیکان سیستان*. مشهد: واژیران.
- مروی، محمد کاظم (۱۳۶۹). *عالم آرای نادری*. تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: نشر علم.
- میرزا رضی تبریزی. *زینت التواریخ*. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. نسخه خطی. شماره ۴۴۷۱۱.
- میرزا رضی تبریزی. *زینت التواریخ*. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. نسخه خطی. شماره ۴۹۹۸.
- میرزا سمیعا (۱۳۷۸). *تذکره الملوک سازمان اداری صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۸). *نادرشاه و بازماندگان*. تهران: زرین.
- هنوی، جونس (۱۳۷۷). *زندگی نادرشاه*. ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی. تهران: علمی و فرهنگی.
- Lorimer. J.G (1915) *Gazetteer of The Persian Gulf. Oman and Central Arabia*. Superintendent Government Printing. Calcutta.
- Saldanha.J.A (1986). *The Persian Gulf Precis*. Buckinghamshire: Archive Edittions. 8 vol.